

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

تجدد افکار سیاسی

فریبرز فرشیمن



چون سراسیمه غزالی،
که چرخش شیری را
در واپسین دم غنیمت دیده،
بر علف‌های جوان گاز می‌زند.
ولید الشیخ، (با اندکی تغییر، از متن کتاب ص. ۹۸)

سعید رهنما، استاد بازنشسته‌ی علوم سیاسی و رئیس سابق مدرسه‌ی عالی مطالعات سیاست‌گذاری دانشگاه یورک کانادا است. وی به مدت ۲۵ سال مفسر و استاد مسائل جنگ و صلح در خاورمیانه و ایران بوده است.^۱ سعید رهنما نویسنده‌ی مقالات و آثار تحلیلی فراوان از جمله بررسی مارکسیسم و گذار از سرمایه‌داری، انقلاب‌های مهم جهان و مسائل خاورمیانه بوده و همچنان در این زمینه‌ها فعال و مولد مقالات ارزنده است. جدا از نشریات خارجی، مقالات او در «نقد اقتصاد سیاسی» و جاهای دیگر انتشار یافته است. مؤلف قلمی روشن، مستدل و خواندنی هم دارد! اما مهم‌ترین ویژگی او شخصیت متین و افتاده‌ی اوست که در عین اطلاع فراوان هرگز از دایره‌ی متانت و افتادگی خارج نشده است. اثری که در این جا کوشیده‌ام نگاه مختصری به آن بیندازم و در واقع آن را معرفی کنم، با عنوان *اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین* توسط نشر زاگرس تورنتو در ۱۴۳ صفحه منتشر شده که خواندن آن را، به تمام فارسی‌زبانان توصیه می‌کنم. این اثر در عین حال، از جهت مقایسه و آگاهی هرچه عمیق‌تر از روزگار مردمان ایران و مردمان فلسطین و شاید دیگر نواحی خاورمیانه ارزش دارد.

اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین، جدا از «پیشگفتار»، مجموعه‌ی یازده مقاله را دربرمی‌گیرد که به شیوه‌ی تحسین‌برانگیزی با یکدیگر مرتبط و درمجموع ساختاری منسجم در قالب یک کتاب (نک. پیشگفتار اثر) یافته‌اند. هدف مؤلف، آن‌گونه که در «پیشگفتار» گفته شده، بررسی جنبه‌های گوناگون درگیری‌های اسرائیل و فلسطین

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»

است که پس از حمله‌ی اکتبر ۲۰۲۳ و کشتارها، توجه جهان را دوباره به خود جلب کرده است. نکته‌ی دیگری که دانستن‌اش ضروری است، این است که نویسنده، همراه با هایدو مغیثی، به کرانه‌ی باختری و غزه سفر کرده و از نزدیک شاهد عینی مسائل و مشکلات بوده و در همین ارتباط آرای دوستان و اشخاصی را نیز جویا شده است.

فصل‌ها (یا مقاله‌ها) عبارت‌اند از «[صهیونیسم و مسئله‌ی فلسطین](#)»، «تحوّلات جنبش فلسطین»، «مسائل تلنبارشده و حل‌نشده‌ی فلسطین»، «[فرایندهای صلح اسرائیل/فلسطین](#)»، «[صفت‌بندی‌های جهانی در مسئله‌ی فلسطین](#)»، «جنبش فلسطین در سراسییبی؟»، «[فلسطین، ناهم‌سازی‌ها، نومییدی‌ها و امیدها](#)»، «سرزمین و جنبش فلسطین کماکان تحلیل می‌روند»، «[اورشلیم: شهری در اضطراب](#)»، «[نوار غزه و کرانه‌ی باختری: دو برخورد...](#)» و «راه‌حل‌ها به جای سیاست یک‌ونیم دولتی».

به‌عنوان خواننده‌ای که نگران اوضاع و آینده‌ی سرزمین مادری‌ست، تحولات خاورمیانه برایم بسیار اهمیت داشته و خواسته‌ام تحولات ایران را در ارتباط و همبستگی با کشورهای خاورمیانه درک و دنبال کنم. کشورهای خاورمیانه به‌واسطه‌ی موقعیت سوق‌الجیشی‌شان دارای ویژگی‌های مشترکی هستند: رابط سه‌دنیای شرق و غرب و جنوب آفریقایی‌اند، ذخایر انرژی فراوان دارند، به آب‌ها و تنگه‌های دریایی قدیمی و مهم مسلط‌اند، از نظر منابع طبیعی ثروتمندند و از سوی دیگر اسیر یک تاریخ پررنج و عقب‌مانده‌اند. بی‌هوده نبود که انگلستان در جریان جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی را «مرد بیمار» اروپا نامید! این مرد بیمار می‌بایست تکه‌پاره شود تا مشخص‌ترین رهبران دنیای غرب به رذیلانه‌ترین اهداف جهان‌خوارانه‌ی خویش، یعنی غارت خاورمیانه و نیمه‌ی خاوری جهان دست یابند. آیا جنگ‌های جهانی اول و دوم شواهد محکم «شرافتمندی و بشردوستی» آنان نیست؟

از نگاه استراتژیک و سیاسی اقتصادی آنچه که از آغاز جنگ جهانی اول تاکنون در خاورمیانه رخ داده، پی‌گرفتِ اهداف قدرقدرت‌های غربی در همان جنگ است که به‌واسطه‌ی انقلاب اکتبر روسیه، یک سال پیش از پایان جنگ اول معوق مانده بود. درواقع، فکر ایجاد جای‌پای محکمی در ساحل خاوری دریای مدیترانه و در دل خاورمیانه‌ی مرکزی از مدت‌ها پیش در انگلستان پیدا شده و بعداً کلید خورده بود:

حاصل «نکبت» بار آن - آن گونه که مردمان ستم‌کشیده‌ی فلسطین می‌گویند - به قول یاسر عرفات، چیزی نبود جز کوفتن خنجری در سینه‌ی فلسطین! آیا این خنجر خیانت به بشریت می‌بایست همراه با فلسطین تا اعماق، تا ایران و افغانستان و پاکستان و جنوب‌عربی‌آفریقایی و سپس تا اعماق خاور دور فرو رود؟ فکر می‌کنم که با دیدگاه داده شده در این سطور تا حدودی موافق باشید! همین مسائل بود که در کتاب ارزشمند سعید رهنما به دنبالش بودم و بدون شک بخشی از آن را یافتم. از سوی دیگر، تبلیغاتِ سوء کسانی که پیشیزی برای حفظ جان‌های قربانیان جنگ‌ها و سیاست‌های خویش قائل نیستند، راقم را با این سؤال نیز روبه‌رو کرده بود که نخستین مردمانی که در سرزمین فلسطین (یا کنعان) ساکن بودند، به‌راستی چه مردمانی، بودند؟! آیا اکنون پس از تحول‌ها و تداخل‌های قومی، فلسطین حقیقتاً از آن یهودیان است؛ یا از آن فلسطینیان، یا هردو؟ دانستن این نکته به‌واقع لازم است، زیرا که «نقطه‌ی آغاز تاریخی» کلید گشایشگر بسیاری از درهای بسته به روی ماست.

مقاله (یا فصل) اول کتاب، البته به تاریخچه‌ی صهیونیسم و پیدایش دولت اسرائیل پرداخته است؛ اما در همین جاست که تاریخچه‌ای از نخستین مردمان اولیه‌ی ساکن کنعان، یعنی فلسطین، می‌خوانیم و با جریان مهاجرت تاریخی یهودیان به فلسطین آگاه می‌شویم: یعنی مهاجرت یهودیان از نخستین محل سکونت خود (میان‌دورود و مصر) به سوی کنعان یا فنیقیه که زمین‌های زراعی بهتری داشته [نک. رهنما، ص. ۷ به بعد، به‌طور مشروح و با استناد به اوراق و آیات مقدس! و نیز در بریتانیکا و دیگر منابع معتبر]. اما کنعان از نخستین مناطقی است که ابتدا نیاکان فلسطینیان در آن سکونت داشتند، به کشاورزی پرداختند و حتی دولت-شهرهایی ایجاد کردند - منطقه‌ای که فلسطینیان، مطابق قول **بریتانیکا** [نک. کنعان]، نزدیک به هشت‌هزار سال قبل از میلاد در آن سکونت یافته، تاکنون در آن زیسته‌اند، و تاریخاً سرزمین خود آن‌هاست (در این مورد نک. **ویکی** و **بریتانیکا**). کنعان، همان فنیقیه یا فلسطین، در مُلتقای سه مسیر قاره‌ای (آسیا، اروپا و آفریقا) و، در نتیجه، از روزگار باستان محلی پر جنب‌وجوش، پرفت‌وآمد و پرتجارت بوده است. بی‌هوده نبود

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»

که **عهد عتیق** نگاهش را بدان دوخت و یهودیان را تشویق به مهاجرت به کنعان، یعنی فلسطین، کرد و تملک آن را بدانان وعده داد: «*این سرزمین را از نهر مصر تا نهر عظیم فرات به تو بخشیده‌ام!*» به قول نویسنده (ص. ۹۰) جالب این که بین صحرای سینا و کنعان دریایی وجود نداشته و ندارد تا مطابق وعده‌ی داده شده و «شکافتن [آن] دریا» یهودیان راهی به سوی فلسطین/کنعان بشکافتند.

به هر حال، یهودیان پس از چهارصد سال اقامت در مصر این سرزمین را ترک می‌کنند و «در سال ۱۰۴۰ قبل از میلاد» به فلسطین یا کنعان می‌رسند و در اورشلیم معبدی برپا می‌کنند. تاریخ کنعان یا فلسطین از این پس تاریخ تسلط قدرت‌های باستانی منطقه بر این خاک کبود است. سرزمین فلسطین با اندک یهودیانش که مهربانانه در کنار فلسطینیان می‌زیستند، و باهم کار و ازدواج می‌کردند و لاجرم خویشاوندی داشتند [در این باره نگاه کنید به **تاریخ عرب** تألیف **فلیپ خلیل حتی**، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات آگاہ] از موهبت هستی و دوستی برخوردار بودند؛ اما همواره نیز در میان نیروها یا بلاهای جهانگیرشده‌ی منازعات قدرت‌های تاریخی لگدمال و مقتول جنگ‌طلبان شدند و سرزمین‌شان دست‌به‌دست شد و بدون شک تداخل قومی بیش‌تری هم شکل گرفت، تا این که در سال ۱۶۵ قبل از میلاد یهودیان بار دیگر موفق به برقراری حکومت در کنعان می‌گردند. فرایند تاخت‌وتاز قدرت‌ها (با توسعه‌طلبی ایرانیان، بیزانس/ رم شرقی همچنان ادامه می‌یابد تا ورود عنصر عرب و اسلام؛ و باز مجدداً به جنگ‌های صلیبی [یا چلیپی] می‌رسیم و ایوبیان و سلجوقیان و غیره، و بعد هم تسلط امپراتوری عثمانی (از ۱۵۱۷ تا ۱۹۲۱) بر فلسطین.

زمینه‌های جنگ جهانی اول، از حدود یک قرن پیش از آغاز جنگ ایجاد شده بود. امپراتوری عثمانی [گسترده‌تر از ترکیه‌ی امروزی] که معروف به «مرد بیمار اروپا» شده بود، از نظر اروپاییانی خوش‌اشتها، می‌بایست از میان برداشته می‌شد تا جای پای مطمئنی برای «دولت فخمیه» و دوستانش در خاورمیانه ایجاد کند. از سوی دیگر یهودیان فلسطین که از سال‌های درازی پیش از این تحولات، به دلیل وابستگی و دلبستگی به تجارت در نقاط گوناگون اروپا و امریکا پراکنده شده بودند، از سوی

نژادپرستان مورد هجوم‌های وحشیانه (یا **پوگرام**) قرار می‌گرفتند که ناچارشان می‌کرده در اماکنی نظیر **گتوها** و محلات جداافتاده و محدود زندگی کنند. تحت اثر انواع فشارها و تهدید و تضعیف هویت بود که گرایش به داشتن موطن در میان یهودیان تقویت شد. سعید رهنما، در عین حال، که به تعدد فرقه‌های گوناگون یهودی (بر پایه‌ی **هالاخا** = قانون مذهبی یهود که متشکل است از کتاب مقدس، تورات شفاهی، تلمود، میشنا و اجماع) و گرایش سکولار میان آن‌ها اشاره کرده، ذکر شایستگی‌های علمی و هنری آنان را از قلم نینداخته و اگرچه به تلاش یهودیان برای جذب در فرهنگ کشورهای استقرار یافته اشاره نموده، به جنایاتی که در سال‌های **۱۸۸۱ تا ۱۹۰۳** بر آنان در روسیه‌ی تزاری رفته، اشاره کرده است. روشن است که فکر بازگشت به جایی که نخستین معبد یهودیان بر بالای تپه‌ی صهیون (Zion) در اورشلیم جذابیت اولیه را ایجاد کرده بود و اکنون می‌بایست نقش تاریخی و تقارب و پیوستگی قومی خود را نیز (در میان فرقه‌های گوناگون یهودی) ایفا کند. **تئودور هرتسل** (Theodor Herzl)، نویسنده‌ی یهودی و ژورنالیست اتریشی‌مجار، سلطنت‌طلب و ضد لیبرال، با انتشار جزوه‌ای به نام دولت یهود و سپس تشکیل نخستین کنگره‌ی صهیونیستی در سال‌های **۱۸۹۶ و ۱۸۹۷** که [با حضور بیش از دویست تن «فراخوانده» تشکیل شد] فکر بازگشت به فلسطین را ترویج کرد. **صهیونیسم** به یک نیروی معنوی مبدل شد تا انگیزه‌ای قوی در میان یهودیان جهان باشد. ابتدا «**سازمان صهیونیست**» شکل گرفت و سرانجام، پس از جنگ جهانی دوم، نامش تبدیل به «**سازمان جهانی صهیونیسم**» شد. شکل‌گیری «**آژانس یهود**» توسط **حییم وایزمن**، هم، ازین پس کارش تشویق یهودیان به مهاجرت به فلسطین و کمک به آنان بود! جریان مهاجرت پس از تشکیل دولت اسرائیل سرعت بیش‌تری پیدا کرد و همچنان هم ادامه دارد.

نباید فراموش کرد که پیش از این جریان‌ها، انگلستان، در سپتامبر **۱۸۰۶**، در داردانل، عثمانی را تحت فشار قرار داده بود تا سفیر ناپلئون را اخراج کند، به فرانسه اعلان جنگ دهد، و ناوگان عثمانی را همراه با قلعه‌های خود در دارانل به نیروی

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»

دریایی بریتانیا تسلیم کند. اگرچه انگلستان نتوانست موفق شود، این نخستین تلاش او برای نفوذ امپریالیستی‌اش در عثمانی بود. اما بعداً در میانه‌ی جنگ جهانی اول انگلستان و فرانسه بر سر تقسیم تقریباً تمامی خاک امپراتوری عثمانی به توافقی سری دست یافتند (توافق [مارک] سایکس-پیکو). همچنین کمک‌های پولی فراوان صهیونیست‌ها به بریتانیا، این دولت را ترغیب کرد که پس از توافق مک‌ماهون، وزیر خارجه‌ی بریتانیا، آرتور بالفور، اعلامیه‌ی بالفور را صادر و از ایجاد موطن برای یهودیان حمایت کند. نفوذ فراوان لرد روتچایلد و هربرت سمبول، صهیونیست‌های بانفوذ در دولت انگلستان، کمک‌های فراوانی به شکل‌گیری این فرایند کرد!

اکنون آن دشمنه، که خیالی بود در ذهن، به اژدهای چندسر مسلحی تبدیل شده بود!

با سقوط «مرد بیمار اروپا»، منطقه میان انگلیس و فرانسه تقسیم شد. عصر فلسفه‌ی سیاسی منفور قیومیت رسید! درگیری‌های داخلی اسرائیلیان با مردمان فلسطین در سال ۱۹۳۰ به اوج خود رسید. شاید می‌بایست دو دولت مجزا در فلسطین ایجاد کرد. یک سالی پس از جنگ جهانی دوم، در ۱۹۴۷ انگلستان مسأله‌ی فلسطین را به سازمان ملل «واگذار» کرد؛ این «واگذاری» می‌بایست تقسیم فلسطین را بین فلسطینیان و یهودیان رسمیت جهانی بخشد. در این فاصله‌ها و تا اکنون، یهودیان گروه‌گروه به فلسطین مهاجرت کرده‌اند و می‌کنند و به هر طریق درست و نادرست، به هر حيله و ترفند ممکن، خاک فلسطینیان را از تملک آنان درمی‌آورند. اکنون بیش از دو هزارو چند صد سال است که آن «وعده»ی پُر خون‌ویلا، پُر کشت‌وکشتار و فلاکت‌بار به ضرب پول و توطئه و تفنگ و توپ و تانک و بمب‌افکن برای خود دولتی ایجاد کرده، و روزی نیست که نریزد خون صدها تن را.

نویسنده، در طول فصل‌های کتاب به شیوه‌های گوناگون اسکان یهودیان و غارت تمامیت هستی مردمان فلسطین توسط دولت‌های اسرائیل به‌خوبی و با دقت اشاره می‌کند؛ جابه‌جای نکاتی را بیان و برجسته می‌کند که آشنایی با آن‌ها برای هر فردی

که در خاورمیانه زندگی می‌کند ضروری است. به چند نکته از این میان اشاره می‌کنم.

شیوهی اول (شیوهی قدیمی): سیاست‌هایی که صهیونیست‌ها برای پاک‌سازی فلسطینیان از همان آغاز، از گذشته، در نظر گرفته بوده‌اند: یکم، سیاست آپارتاید یعنی برقراری حکومت اقلیت یهودی بر اکثریت غیریهودی؛ دوم، سیاست تشدید جریان مهاجرت یهودیان جهان به فلسطین و اخراج جمعیت غیریهودی از فلسطین، یعنی پاک‌سازی قومی به شیوه‌های گوناگون و ضدانسانی: سیاستی که ناظرش هستیم!

شیوهی دوم (سیاست ترور، که بعدها ترکیبی از آپارتاید و سیاست دیوارکشی هم بدان افزوده شد. اکنون، بعد از هولوکاست، یهودیان آمریکا نیز مبدل به حامیان سرسخت صهیونیسم شده‌اند. یهودیان ترکیه منشاء تشکیل سازمان‌های تندرو، نظامی و تروریستی (بیتار) بودند که بعداً در کشورهای دیگر هم ادامه یافت، از جمله **هاگانا، پالماخ، ایرگون و لیهی**. وظیفه‌ی این‌ها از میان بردن مخالفان صهیونیسم بود؛ حتی به عناصر مصلح (مانند کنت برنادوت سوئدی) هم رحم نکردند. حمله به مردمان روستانشین و ترور آن‌ها، که نمونه‌اش، بعداً، کشتار دیرپاسین (در نزدیکی تل‌آویو) و در خلال جنگ اعراب و اسرائیل بود که در خلال آن ۲۵۴ روستایی فلسطینی را قتل عام کردند (۱۹۴۷) و ایجاد رعب و وحشت با آویختن اجساد از درختان که اهالی روستاهای نزدیک را فراری داده و بدین ترتیب روستاها را اشغال کرده‌اند. خجالت‌آور این است که به قول نویسنده، در این موارد تفاوت بین جناح‌های به اصطلاح میانه‌رو و تندرو فقط برسر نحوه‌ی پیشبرد سیاست‌ها بوده نه کاربست خود سیاست‌ها.

شیوهی سوم، اجتناب از وضع قانون اساسی عادلانه و ثابت و، برعکس، وضع قوانین ظالمانه تحت عنوان قانون پایه است که اهرمی هم شد برای اجرای سیاست تصاحب زمین در ارتباط با سیاست جایگزینی جمعیت! به عبارت دیگر اخراج غیریهودیان و تصاحب و تقسیم املاک آنان! از جمله مثلاً در پایان جنگ ۱۹۴۹ اسرائیل مرزهایش را بیش از پنج‌هزار کیلومتر مربع گسترش داد. در این توسعه‌طلبی جنایت‌گرانه، بیش از ۴۰۰ شهر و ده فلسطینی خالی از سکنه شد و

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»

همزمان بسیاری از یهودیان با کمک آژانس یهود و دیگر نهادهای اسرائیلی از اروپا و آسیا به اسرائیل مهاجرت و در این مناطق و دیگر جاهای اسرائیل اسکان یافتند. برای آگاهی از سیاست‌های فاشیستی و صهیونیستی حتماً باید به کتاب رجوع کرد زیرا ذکر همه‌ی موارد در اینجا ممکن نیست.

شیوه‌های دیگر، تقسیم‌بندی نواحی به مناطق نظامی و سلب حقوق فلسطینیان و درعین حال گسترش پنهانی و گستاخانه‌ی مرزهای درونی، دیوارکشی و تصاحب املاک متروکه به هر دلیل و بهانه. به‌طور خلاصه باید گفته شود که نقشه‌ها و نمودارهای کتاب به خوبی فرایند اشغال و گسترش اسرائیل نشان می‌دهد. می‌توان گفت که تقریباً در تمام طول این سال‌ها، نیروهای خارجی مدعی کمک به ایجاد صلح و عدالت در فلسطین، به شیوه‌های گوناگون، به مردم فلسطین خیانت کرده‌اند و بیش از همه ماوراء اردن (ص ۱۹)، انگلستان و آمریکا.

شیوه‌ی ایجاد انحراف ارتجاعی در جبهه‌ی مبارزاتی فلسطین که مهم‌ترین ترفندی بود که خود دولت اسرائیل برای مقابله با مقاومت فلسطینیان و ایجاد شکاف در جبهه‌ی مقاومت فلسطین به کار گرفت و آگاهانه اقدام به ایجاد و کمک به تشکیل حماس و جبهه‌ی اسلامی کرد.

فصل دوم اثر اختصاص دارد به جزئیات و خطوط برجسته‌ی شکل‌گیری جنبش رهایی‌بخش فلسطین و مراحل و تحولات گوناگون آن تا امروز: جنبش اولیه‌ی فلسطین، ورود اسلام‌گرایان جهاد اسلامی و، بالاخره در همین زمینه، ورود یا مراحل ایجاد و تحول حماس. این فصل اهمیت اساسی دارد و فرصت تشریح آن در اینجا نیست. مراجعه‌ی خوانندگان به خود اثر کفایت وافی دارد؛ اما نکاتی در مورد حماس در این‌جا ذکر می‌شود: خوانندگان «اثر» افزون بر نقشه‌های خوب، در صفحات ۳۹ و ۴۰ دو نمودار عالی (نمودارهای ۱ و ۲) از شکل‌گیری و تاریخچه‌ی مقاومت فلسطین خواهند یافت که به فهم موضوع کمک اساسی می‌کند: نمودار ۱ به شکل‌گیری سازمان‌های فلسطینی قبل از پیدایش «اسلام‌گراها» اختصاص دارد. مبداء و منشاء اولیه‌ی «حرکت قومیین العرب» [جنبش ملی عرب The Arab Nationalist Movement] که بعد از «نکبه» آغاز شد («فاز عربی اول» آن عملاً در سال

۱۹۵۱ شکل گرفت) لبنان و مجامع دانشجویی و فرهنگی بود [نک. رهنما و نیز ویکی]، اما بعداً به سوریه و مصر و عراق راه و گسترش یافت. **جرج حبش، هانی الهندی، نایف حواتمه** و نیروهای رادیکال، سکولاریست‌ها، سوسیالیست‌ها و [عمدتاً] مارکسیست‌ها این حرکت را آغاز کردند و بر اتحاد عرب تأکید داشتند. از درون این جنبش، پس از جنگ شش روزه‌ی اعراب و اسرائیل، **جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین** (۱۹۶۵) و انشعاب‌های بعدی مثل **جبهه‌ی دموکراتیک خلق**، با گرایش‌های مذکور متولد شدند (ص ۲۸). و **سازمان الفتح/فتح** (یاسر عرفات) در ۱۹۵۹ و **ساف (سازمان آزادی بخش فلسطین)** در ۱۹۶۵ که عناصر مذهبی هم در آن شرکت داشتند. پس از شکست در جنگ شش روزه‌ی ۱۹۶۷، جنبش‌های مسلحانه‌ی چریکی متولد شد: **العاصفه** (توفان) که البته قبلاً شکل گرفته بود و **فدائیان** (پس از جنگ شش روزه، زیر چتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین-ویکی) اما مشخصاً در ۱۹۷۰ و سپتامبر سیاه (۱۹۷۰) [برای موارد اخیر، علاوه بر رهنما، اثر مذکور، نیز نک. ویکی] از این پس اسرائیل در اثر وحشت از فوران جنبش‌های چریکی رادیکال، و به‌منظور سرکوب مقاومت به قتل و کشتار طیف‌های گوناگون روشنفکران سکولار، دموکرات‌ها، سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها روی آورد.

در مورد شکل‌گیری حماس و مراحل پنج‌گانه‌ی آن هم، باریک‌بینانه، به ریشه‌های پیدایش آن پرداخته و شرح مَقْنَعِی از تاریخ انشعاب مشکوک و عوامل شکل‌دهنده‌ی درونی و بیرونی در اختیار خواننده گذاشته است که به فشرده‌ای از آن بسنده می‌کنم. اما پیش از آن اشاره کنم که در ۱۹۷۴ یک سازمان چریکی «مشکوک» (ص ۲۹) که مؤسس آن **ابونضال** (با نام اصلی **صبری خلیل البنا**) بود، تأسیس شد. صبری در سال ۱۹۳۷ در فلسطین (حیفا) زاده شده بود. او، در واقع، پس از انشعاب و جدایی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO)، **سازمان ابونضال** (ANO) یا سازمان فتح (فرماندهی انقلابی فتح یا شورای انقلابی) را ایجاد کرد [نک؛ رهنما و ویکی؛ ابونضال].

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»

ابونضال بعداً واکنش لگام‌گسیخته‌ای می‌کند و صدها نفر از یهودیان و غیریهودیان را در خارج به قتل می‌رساند! لذا، به دلیل مشابهت نام خود، صدمه‌ی زیادی به تلاش‌های شکل‌گرفته برای صلح می‌زند. یکی از تعیین‌کننده‌ترین عملیات این سازمان سوءقصد به جان سفیر اسرائیل در لندن بود. دولت اسرائیل می‌دانست که این سازمان ارتباطی به سازمان فتح ندارد ولی از آن تشابه اسمی بهانه‌ای به دست آورد تا مناطق مهمی در لبنان را بمباران کند، بمبارانی که باعث شد **ساف** (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) پایگاه خود را یک بار دیگر تغییردهد و به تونس نقل مکان کند.

جریان شفاف‌تر شکل‌گیری حماس از زمانی آغاز می‌شود که **شیخ احمد یاسین**، روحانی بنیادگرا، در ۱۹۷۳ یک **مؤسسه‌ی خیریه** به نام «**مجامع الاسلامیه**» درغزه ایجاد می‌کند تا به‌اصطلاح به فقرا و فلسطینی کمک کند و در پی این فکر از **اخوان المسلمین** مصر کمک‌های مالی می‌گیرد و مساجد زیادی می‌سازد؛ هواداران زیادی پیدا می‌کند که به‌واسطه‌ی فقر و نجات از گرسنگی به او روی می‌آوردند. در عین حال، با ضعیف دیدن نیروهای سکولار، دست به کارهایی می‌زند که نظیرش را در ایران هم دیده‌ایم: آتش زدن سینماها، قتل کارگران جنسی، و تحمیل حجاب اسلامی، نفوذ در دانشگاه‌ها و اخراج استادان و دانشجویان سکولار و غیره. چون مقارن این ایام **اخوان المسلمین** و دیگر جریان‌های اسلامی در جنبش مقاومت فلسطین شرکت نکرده بودند، اسرائیل به‌سرعت از فرصت استفاده می‌کند و به این سازمان خیریه پیشنهاد کمک مالی می‌دهد. در همین زمینه، نویسنده در ادامه اشاره می‌کند که «**اگر القاعده و داعش محصول غیر مستقیم آمریکا و متحدانش بودند، حماس هم محصول مستقیم اسرائیل بود.**» (ص. ۳۱) و در ادامه فاش می‌سازد که در ۱۹۸۱ نیز گروه اسلامی دیگری تحت عنوان «**جهاد اسلامی فلسطین**» منشعب از شاخه‌ی **جهاد اسلامی اخوان المسلمین مصر**، قاتلان انورسادات، تحت تأثیر استقرار جمهوری اسلامی ایران، اعلام موجودیت می‌کند (همانجا). شاید بسیاری از خوانندگان، مثل نویسنده‌ی این «نگاه»، دیده باشند که **هیلا ری کلینتون** در یک

گفت‌وگویی ویدیویی پخش شده رسماً به ایجاد القاعده توسط آمریکا اشاره کرده است. [ویدیوهای Bing] در مورد حماس بحث‌های زیادی هم در بی‌بی‌سی شده و اگرچه این سازمان خبری، طبق روش معمول، از استنتاج قطعی خودداری می‌کند، با اتکا به شواهد داده شده‌ی خود آن‌ها، هیچ جای شک باقی نمی‌گذارد که حماس مخلوق اسرائیل است.

مراحل شکل‌گیری و فرایند تحول حماس از سال ۱۹۷۰ (نه سال قبل از انقلاب ایران!) آغاز می‌شود و به تدریج مراحل بعدی را طی می‌کند تا سال ۲۰۰۶ که حماس در انتخابات شورای فلسطین «به‌طور نامنتظره» اکثریت آرا را کسب می‌کند و پس از طی مراحل مختلف، به مرحله‌ی پنجم می‌رسد که در سال ۲۰۲۳ آغاز می‌شود: یعنی از اکتبر آن سال تاکنون - که حماس، علی‌رغم از دست دادن هزاران «مبارز» (در متن «جنگنده» آمده)، به بزرگ‌ترین جریان مطرح فلسطین تبدیل شده است. در این زمینه، سؤال مهمی را که نویسنده مطرح کرده این است که اکنون با این سازمان چه باید کرد؟ نادیده‌اش بگیرند، با آن مقابله کنند یا به رسمیت‌اش بپذیرند، و پاسخ می‌دهد که هر سه نادرست و مسأله‌ی حماس بسیار پیچیده است (ص. ۳۶). از سوی دیگر، اسرائیل البته با حمایت آمریکا [و اروپا] «تنها به مقابله با حماس ادامه داده، غزه را به محاصره‌ی کامل در آورده و در طی جنگ‌های مختلف با بمباران شهرها و دهات و کشتار رهبران حماس و مردم عادی، حماس را رادیکالیزه‌تر کرده و [اکنون] نتیجه‌ی آن را در حمله‌ی اکتبر ۲۰۲۳ دیده‌ایم.» (ص. ۳۶) و به‌طور کلی جنبش فلسطین در یک مسیر طولانی، از [صورت] جنبشی به رهبری جریان‌های سکولار و ترقی‌خواه خارج شده و به شکل یک جریان بنیادگرای مذهبی در آمده و متأسفانه جریان‌های چپ فلسطین، از جبهه‌ی آزادی‌بخش تا جبهه‌ی دموکراتیک و شاخه‌های منشعب از آن، با حماس وارد اتحاد عمل شده‌اند. [حتی] حزب کمونیست فلسطین هم از حماس حمایت می‌کند که منجر به انشعاب‌هایی در آن شده است (ص. ۳۶ و ۳۷).

شرح مفصل‌تر این که ناتانیاهو با استراتژی و تاکتیک مذکور «با یک تیر به چند هدف» زده، بماند برای خوانندگان کتاب! اما، شاید پرسش دیگری هم که می‌تواند

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»

مطرح باشد این است که اجرای موفق سیاست مذکور در آینده‌ی خاورمیانه، توسط هر نیرویی، چه طیف‌های رنگارنگ اما «هم‌سرانجامی» با فلسطین می‌تواند داشته باشد؟ آیا «خاورمیانه‌ای دیگر» از همین جنس است؟! پاسخ را بهترست در لابه‌لای مستتر فصول مختلف کتاب ببینیم.

مسائلی که در طول زمان از لحظه‌های تجاوز به فلسطین ایجاد و بر هم تلنبار شده هرگز و عمداً حل نشده (!) که شرحش در فصل بعدی کتاب آمده است. اما محصول خونین، سیاه و دردناک کلی آن‌ها چیزی نیست جز متلاشی شدن زندگی و تاریخ مردمانی که اکنون در مسیر نابودی کامل قرار گرفته‌اند! بعید است که گذشته‌ی اقدامات اسرائیل نمایشگر آینده‌ی مقاصد و سیاست توسعه‌خواهانه‌ی آپارتاید و نسل‌کشی صهیونیسم نباشد! و مهم‌تر این که «تا کجا»؟

نویسنده در فصل هفتم، به **ناهمسازی‌ها، ناامیدی‌ها و امیدها** اندیشیده، ولی درباره‌ی زندگی مردم فلسطین تحت اشغال، آنجا که به اورشلیم قدیمی مربوط است - جایی که روان آدمی سراسیمه یا جنون‌زده شاهد جریان زندگی است - از واژه‌ی **دیوانه** سود جسته که با قطعه شعر بالا کاملاً هماهنگی دارد: «بخش قدیمی» اورشلیم عجیب‌ترین شهر و **دیوانه‌ترین** شهر عالم است» (ص. ۱۰۰) و این در حالی است که در سوی مقابل، بخش‌های شرقی و غربی با وسعتی بسا بیش‌تر بخش قدیمی را در محاصره و تسلط اسرائیل قرار داده، «دیوار منحوس» فراز آمده و شهرک‌های یهودی‌نشین چون قارچ‌های عظیم انسانیت آن‌سو را، بخش تاریخی را، در فشار و تهدید دائمی قرار داده است!

نویسنده، حتی زمانی که به کرانه‌ی غربی می‌پردازد، آن‌جا که محمود عباس مهم‌ترین وظایفش را فراموش کرده، فلسطین ظاهراً خوشبخت و در حال ترقی و برآمدن ساختمان‌های مدرن را در **رام‌الله** می‌بیند که از تناقضی آشکار رنجور است. این ترقی، گویی چون میخ‌هایی بر تابوت پایتخت آرمانی فلسطین، اورشلیم شرقی، کوفته می‌شوند. از سوی دیگر، بسیاری از اقشار گوناگون طبقه‌ی متوسط شهری از هر جهت سازشکار شده‌اند و تنها منافع خود را می‌پایند! (ص. ۱۰۵) آنان، همگی از اشغال فلسطین توسط اسرائیل خشمگین و متنفرند، اما خواستار رویارویی جدی با

نیروی مسلط نیستند! به قول نویسنده هرچه زمان می گذرد، فلسطین تاریخی محوتر و محوتر می شود! داستان شهر در جریان انتفاضه‌ی دوم و تخریب کامل آن و هرچه که در آن بوده توسط اسرائیل - حتی خانه‌ی یاسر عرفات و باقی گذاشتن فقط یک اتاق برای وی - این طبقه را به زنجیر انفعال و اجتناب از رادیکالیسم ترقی خواهانه کشانده است. مواد گوناگون در اثر فراوان است اما آنچه که در جای جای کتاب حس و از آن هول می‌کنیم نابودی جسم و روان تمدنی است که مرگش ننگ بشریت خواهد بود!

در این جا، مهم‌ترین نکته‌ای که میل دارم بدان اشاره کنم، دغدغه‌ی خاطر نویسنده و مقایسه‌های باطنی کم‌تر بیان شده‌ی او میان نیروهای مترقی و ارتجاعی در فلسطین با اوضاع امروز ایران و وضع نیروهای اپوزیسیون داخلی [اوخارجی] است: نافذ کردن تفکر دینی کهنه و ارتجاعی توسط نیروی بیگانه و ایجاد شکاف در جنبش مقاومت فلسطینان، و سپس تضعیف نیروهای دگراندیش سکولار، چپ، دموکرات و مترقی و سرانجام تحمیل پراکندگی و ناامیدی در میان کلیه‌ی اقشار اجتماعی فلسطین [بخوان ایران] و از این طریق حرکتی نامشهود و ضد بشری برای تصاحب تمامی فلسطین! آیا می‌توان افزود که نیروی نیابتی مسلط بر فلسطین، پس از تجدید قوا و گسترش مرزهایش به سوی سوریه، اردن، عراق، ترکیه و ایران! راه خواهد گشود؟ نویسنده در (ص. ۱۰۶) می‌نویسد: رادیکالیسم در میان جوانان به‌ویژه دانشجویان ادامه دارد، و برحسب اوضاع و رویدادهای معین، درگیری‌های جدی پیش می‌آید، اما هیچ‌کدام نتوانسته و نمی‌تواند به خودی خود «بهار» فلسطینی را به ارمغان آورد. جریان‌های سیاسی فلسطینی پراکنده و همگی از اعتبار افتاده‌اند! و به گمان این قلم، آن بهار شاید از جنس زمستان و نابودی همه‌چیز است: «پارلمان (شورای ملی فلسطینی) چندین سال است که تعطیل است و نشستی نداشته است!» (همان ص.).

حقیقت این است که تاب و توان راقم در محدوده‌ی یک معرفی ساده آن قدر نیست که بتوانم به تمامی نکات انبوهی که نویسنده در این کتاب آورده اشاره کنم؛ تنها می‌توانم بگویم که این اثر از یک سو سند روشنی است دال بر این حقیقت که

نگاهی به «اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین»

اسرائیل نابودی و ویرانی کامل فلسطینیان و فلسطین را هدف خود قرار داده؛ و از سوی دیگر «تاریخی دقیق است از مبارزات مردمان فلسطین» به قابل‌فهم‌ترین و روشن‌ترین صورت برای ما.

در این‌جا از اطاله‌ی کلام صرف نظر می‌کنم و آشنایی با شرح مسائل بسیار متعدد و داستان رنج و الم مردمان فلسطین را به خود خوانندگان وامی‌گذارم.

مشخصات کتاب:

اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین

نگارش دکتر سعید رهنما

تصویر روی جلد: محمد الحداد

www.zagross.org

zagroseditions@gmail.com

^۱ مسلماً منبع اصلی این «نگاه» *اسرائیل و مسئله‌ی فلسطین* است؛ اما برای برخی از منابع دیگر که مورد استفاده‌ی این قلم قرار گرفته، جدا از موارد معدود ذکر شده در متن، به منابع زیر مراجعه فرمایید:

Britannica, Wikipedia, Canadian Encyclopedia (Saeed Rahnema)

[Articles by Saeed Rahnema's Profile | The Globe and Mail, Maclean's,](#)

[Open Democracy Journalist | Muck Rack](#)

[Saeed Rahnema Archives - New Politics](#)

[ویدیوهای Bing](#)

[ویدیوهای Bing](#)

بررسی یک ادعا؛ آیا حماس ساخته دست اسرائیل است؟ BBC News - فارسی